

مجلس پنجم

ابعاد ملکی و ملکوتی ازدواج پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با حضرت خدیجہ

أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا

وحبيب قلوبنا وطيب نفوسنا المصطفى محمد

وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

ولعنة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله تعالى في مُحكم كتابه:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى * وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^١

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَب﴾^٢

اهتمام و محبت بی اندازة پیامبر اکرم نسبت به حضرت خدیجه

دیروز راجع به خصوصیات و صفات بارز حضرت خدیجه سلام الله علیها مطالبی عرض شد. مطلب به اینجا رسید که آن حضرت با وجود جمیع امکانات مادی و موقعیت اجتماعی، حاضر به پذیرش وصلت با پیغمبر اکرم شدند در حالی که آن حضرت به نام «یتیم بنی هاشم» معروف بود،^٣ گرچه حضرت از نظر خصوصیات معنوی و مشخصات نفسانی و روحی در میان طوائف و قبائل مشاراً بالبنان

^١ . سوره ضحی (٩٣). ترجمه سوره در ابتدای مجلس اول گذشت. (محقق)

^٢ . سوره انشراح (٩٤). ترجمه:

«به اسم الله که دارای صفات رحمانیت و رحیمیت است * آیا ما سینهات را فراخ (برای تحمل بار وحی و رسالت عظیم) نمودیم؟ * و آیا وزر و بار سنگین (توجه به کثرات) را از تو (به واسطه تابش نور توحید) برنگرفتیم؟ * آن گران باری که پشت تو را می شکست! * ما یاد و آوازه تو را بلند کردیم * پس به درستی که همراه با عسر و سختی، یسر و آسانی است * به درستی که همراه با سختی، آسانی است * و چون فارغ شدی از عبادت به واسطه انجام عبادت های پی در پی، خود را به تعب و مشقت افکن * و به سوی پروردگارت رغبت کن.» (محقق)

^٣ . کمال الدین و تمام النعمة، ج ١، ص ١٩٠؛ العدد القویة، ص ١٤٥.

بودند. مسئله حضرت خدیجه در بسیاری از لحظات زندگانی پیغمبر اکرم مورد تذکر قرار می گرفت. در روایتی از امام علی علیه السلام وارد است که فرمودند:

روزی پیغمبر اکرم از حضرت خدیجه یاد می فرمودند. عایشه، یکی از زنان آن حضرت، ناراحت می شود و به آن حضرت پرخاش می کند که: «تا کی از این پیرزن یاد می کنی، درحالی که خدا بهتر از او را به تو داده است؟!»

پیغمبر ناراحت می شوند و می فرمایند: «در وقتی که شما به من کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و در وقتی که شما از من روی گردانده بودید، او من را تصدیق کرد.»^۱

این مطلب را اهل تسنن از قول عایشه نقل می کنند که:

عایشه می گفت: «من در تمام مدت عمر خود هیچ گاه بر کسی غیرت نکردم غیر از آن هنگامی که پیغمبر از حضرت خدیجه یادآوری می کرد، فقط در آن زمان بود که نسبت به او احساس حسادت می کردم!»

پیغمبر دائماً روی مصالح و جهاتی که در نظر داشتند، از او یادآوری می کردند،

^۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۰۸.

و جا هم داشت و حق هم داشت؛ مثلاً گوسفند ذبح می کردند و برای حضرت خدیجه قربانی می کردند و علناً به زبان می آوردند، و یا برای بستگان و بعضی از افرادی که با حضرت خدیجه در ارتباط بودند می فرستادند؛ و این موجب تحریک زنان نامناسب پیغمبر، مخصوصاً عایشه، می شد.^۱

خلاصه اینکه پیغمبر اکرم در طول زندگانی خود یاد حضرت خدیجه را همیشه زنده نگه می داشتند.

دلایل انس و الفت شدید پیامبر اکرم با حضرت خدیجه

مسئله ارتباط حضرت خدیجه با پیغمبر و انس و الفتش به اندازه‌ای بود که شاید کمتر بتوان نظیر آن را پیدا کرد؛ اولاً: همان طوری که گفته شد، ایشان تمام اموال خود را به پیغمبر می بخشید و خطاب به پیغمبر می گوید: «أنا جَارِيَتُكَ»^۲ من کنیز تو هستم! ثانیاً: در تمام مشکلات با پیغمبر همراهی می کند؛ مشکلات پیغمبر، مشکلاتی عادی نبوده است، مشکلاتی بوده که اگر يك صدم، بلکه يك هزارم آن برای ما اتفاق می افتاد، زندگی ما از بین می رفت!

به این نکات کاملاً توجه داشته باشید! حضرت خدیجه با آن موقعیت خود، می خواهد ازدواجی انجام دهد که باعث سرشکستگی او در فامیل خواهد شد، و اعمام و عموهایش او را از این ازدواج برحذر می داشتند و بر او عیب می گرفتند! همان طوری که عرض شد، فقط یک پسر عمو به نام ورقه بن نوفل داشت که چون از علما و بزرگان نصاری بود و اوصاف پیغمبر را در کتب مشاهده کرده بود، حضرت خدیجه را به این کار تحریک می کرد.^۳ سپس چنین زنی با این موقعیت در میان قبیله خود، که تمام بزرگان حاضر بودند ثروت خود را بهای مهریه او کنند، با جوانی ازدواج می کند که فقط یک لباس به تن دارد و بس! برای چه؟ فقط برای خدا! یعنی اگر ما بخواهیم در این زندگی نگاه کنیم، هیچ عاملی برای وصلت حضرت خدیجه

غیر از تقرب به پروردگار وجود ندارد! تازه اکنون که چنین وصلتی را قبول می کند، تمام گرفتاری‌ها و مشقات و ناراحتی‌ها را در نظر می آورد و بر تمام مشکلاتی که بر سر راه پیغمبر است

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ ج ۷، ص ۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. الإصابة، ج ۸، ص ۱۰۳.

۳. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۶.

واقف است؛ بارها قبل از زمان رسالت، به خود پیغمبر می گفت:

من می دانم چه مشکلاتی در پیش داری، و به من خبر داده اند که این کفار تو را اذیت می کنند و قریش به تو ایذاء می رسانند! بر تو باد استقامت و اینکه دست از مرام خودت برنداری!^۱
آیا هم چنین زنی پیدا می شود؟ مسائل و گرفتاری هایی که حضرت خدیجه در زمان رسالت و بعثت پیغمبر متحمل شد، واقعاً طاقت فرسا بود!

تنها مسئله ای که باعث شد پیغمبر اکرم این مقدار روی این زوجه خود تکیه کنند و همیشه یاد او را زنده نگاه دارند و از او به خیر یاد کنند، همین مسئله همراهی و همکاری با پیغمبر بود؛ و الا او هم می شد مانند بقیه زن ها که به دنبال کار خود می رفتند و به راه خود ادامه می دادند، که الآن ذکر خیرشان در تاریخ هست و مسائلشان مطرح است! چرا باید از آنها یاد نشود؟

الگو بودن حضرت خدیجه برای جمیع انسان ها

اگر انسان احساس کند که در راه و مرام صحیحی حرکت می کند، دیگر مخالفت کردن با آن مرام معنا ندارد. مسئله حضرت خدیجه اختصاص به آن حضرت ندارد و مشکلاتی که برای آن حضرت اتفاق افتاد و صبر و تحمل بر آن مسائل و در نتیجه، آن سعه صدر و مثوبه ای که پروردگار نصیب آن حضرت کرد، فقط مختص به او که نیست؛ هر کسی که در راه خیر و در راه خدا به قدر طاقت و تحمل خود، بتواند مُمدّ و مؤید دیگری باشد، همین مسائل راجع به او هم خواهد بود.
حالا مطالبی که راجع به آن حضرت است به جای خود، ولی صحبت در این است که ما از یک طرف خود را مُنقاد و مطیع و متابع شریعت پیغمبر می دانیم، و از یک طرف هم هر اشتباهی که بگوییم، از ما سر می زند و هر کاری که بخواهیم، انجام

۱. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۲۳۶.

می‌دهیم؛ درحالتی که باید بدانیم اگر فردی قدمی برای رسیدن به مطلوب و رسیدن به هدف برمی‌دارد، باید تأیید بشود.

در خود ما و در میان همین جمع و در میان همین افرادی که در مجالس شرکت می‌کنند و همین‌هایی که خود را مطیع و منقاد به حساب می‌آورند و همین‌هایی که خود را متابعت‌کننده از حق به حساب می‌آورند، شخصی را می‌شناسم که به من می‌گفت:

وقتی که من به زخم می‌گویم که پوشیه بزن و نقاب ببنداز، مخالفت می‌کند و تمام اقوام او نیز مخالفت می‌کنند؛ درحالی که اگر من به این شخص بگویم که بدون چادر بیا بیرون، هیچ‌کس از این فامیل مخالفت نمی‌کند! اگر من به او بگویم که در آن صراطی که اولیای دین حرکت کردند، یک قدم هم حرکت نکن؛ کسی مخالفت نمی‌کند! اما در مسئله‌ای که شخص می‌خواهد یک قدم به سمت شریعت و واقعیت بردارد، از همان‌جا مخالفت آنها شروع می‌شود!

اینها مسائل جزئی است؛ حضرت خدیجه خیلی خیلی بالاتر از اینها بود، و هیچ‌گاه عنقای فکر ما طاعت رسیدن به آن بارگاه و درگاه را ندارد! ولی صحبت در این است که همان ملاکی که برای حضرت خدیجه و آن وصلت وجود داشت، همان ملاک باید در زندگی ما هم پیاده شود.

روزی من به یکی از این دوستان گفتم: علت اینکه ما قدری راجع به این امور از خود مطلبی بیان می‌کنیم و مسئله‌ای عنوان می‌کنیم و روی مکتبی پافشاری می‌کنیم، به این خاطر است که ما به این مکتب رسیده‌ایم! چه کنیم که ما غیر از اینها را در کتب و روایات نمی‌یابیم؟! بیایند برای ما بیان کنند که مسئله غیر از این است، ما نیز دست برمی‌داریم! مگر ما سرمان برای این حرف‌ها درد می‌کند؟! بیایند به ما بگویند: آقا، به این دلیل، این مرام غلط است و این طرز تربیت غلط است و این طرز زندگی غلط است، ما از این مرام دست برمی‌داریم و مانند بقیه مردم راحت می‌شویم، واللّه راحت می‌شویم! ولی چه کنیم که به این مطلب رسیده‌ایم!

وقتی پیغمبر اکرم می‌فرماید: «هیچ لباسی برای زن زینده‌تر از شلوار او نیست.»^۱ ما نمی‌توانیم این مطلب را رد کنیم، حتی اگر مخالفت شود!

وقتی آن شخص نابینا کنار درب خانه حضرت زهرا آمد و آن حضرت از او رو گرفت، پیغمبر اکرم به حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرماید: «با اینکه نابینا بود چرا رو گرفتی؟» فرمود: «اگر مرا نمی‌بیند، آیا وجود من و حضور من را هم احساس نمی‌کند؟!» شاید اگر عطری هم استعمال کرده باشند، حضرت فرموده باشند: «آیا بوی عطر من را هم نمی‌فهمد؟!»^۲

اینها مسائلی است که ما به آنها رسیده‌ایم و در کتب موجود است.

یا وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

وإن استطعت أن لا يعرفن غيرك فافعل؛^۳ «اگر می‌توانی کاری کنی که غیر از تو را نشناسند، حتماً

این کار را انجام بده.»

اگر این متن در دست ما نبود، ما تمام وسائل راحتی و آسایش خیالی و اوهامی را برای آنها فراهم می‌کردیم؛ ولی چاره‌ای نیست از اینکه با یک چنین متونی سر و کار داریم و اینها در پیش روی ما است! حالا صحبت در این است اگر ما در اینجا بخواهیم کوتاه بیاییم، پس قضیه ما نیز مثل بقیه می‌شود! انسان یا باید خودش را با واقعیت و با آنچه که در دست دارد وفق بدهد، و یا اینکه ادعائی نداشته باشد. حضرت خدیجه سلام الله علیها یک چنین فردی بود که دست از تمام اوهام و اعتبارات برداشت، فقط برای رضای پروردگار؛ لذا جا دارد که پیغمبر اکرم در تمام ایام عمر از او یاد کند! یاد پیغمبر اکرم از حضرت خدیجه باعث می‌شود که امروز من در

۱. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۷۸.

۲. النوادر، راوندی، ص ۱۴.

۳. نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۵۶.

این مجلس از او یاد کنم، و نحوه کمالات و صفات ایشان را بیان کنم. آیا پیغمبر بی جهت از کسی یاد می کند؟! اینکه پیغمبر برای زن از دست داده خود، در سن شصت و پنج سالگی تا آخر عمر گریه کند، روی حساب و کتاب است و بی جهت نبوده است!

سلام خداوند بر حضرت خدیجه در شب معراج

جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم روایت می کند که:

حضرت فرمودند: «وقتی مرا به معراج بردند، هنگامی که مراجعت می کردم به جبرئیل گفتم: حاجتی نداری و کاری با من نداری؟ جبرئیل گفت: از طرف پروردگار و از طرف من به عیالت خدیجه سلام برسان و بگو: «إِنَّ اللَّهَ يُقْرُئُكَ السَّلَامَ!»»

وقتی پیغمبر اکرم این مطلب را به خدیجه فرمودند، حضرت خدیجه اظهار داشت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى جِبْرِئِيلِ الْأَمِينِ السَّلَامُ!»^۱

خدا در شب معراج به پیغمبر اکرم می گوید که به خدیجه سلام برسان! کار خدا، کار ارتباط و رابطه و این مسائل نیست! حضرت خدیجه هم زنی بود مثل بقیه زن ها، و فردی بود مثل بقیه افراد؛ اما آمد و قدم صدق در این راه گذاشت، لذا همان طوری که خداوند در معراج راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر توصیه می کند، همان طور به حضرت خدیجه هم توصیه می کند و سلام می رساند.

مجاهدت های حضرت خدیجه هنگام حضور پیامبر در غار حرا

محمدحسین هیکل، در کتاب حیات محمد مطلبی را نقل می کند که تا حدودی این قضیه را روشن می کند؛ او می نویسد:

پیغمبر در تمام ایام سال مرتب به غار حرا می رفتند، اما در ماه مبارک رمضان هر سال، به مدت یک ماه ممتد، به غار حرا می رفتند و تمام ماه را در غار حرا بودند، در وقتی که حضرت خدیجه در منزل خودش تنها بود! پیغمبر فقط توشه مختصری با خود برمی داشتند؛ آن وقت حضرت خدیجه هفته ای یک

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹.

بار با پای پیاده می آمد و برای پیامبر غذا می آورد.^۱

غار حرا در دو فرسخی مکه و در بالای کوه نور قرار دارد. خداوند قسمت کند به هر کسی که نرفته و آن کسانی هم که مشرف شدند متوالیاً و متواتراً مشرف بشوند و به غار حرا بروند و ببینند که پیغمبر اکرم به کجا و به چه محلی رفته و تا کجا رسیده است! جایگاه پیغمبر اکرم و محل صعود آن حضرت را ببینید که واقعاً: «کار پاکان را قیاس از خود مگیر!»^۲ این غار در وسط کوه و در میان کوه‌هایی قرار دارد که سر به فلک کشیده است و اصلاً رفتن به آنجا مشکل است، چه به برسد به شناسایی آن غار؛ حالا پیامبر اکرم این محل را چگونه پیدا کرده است! بالأخره رفتن به آنجا روی یک حساب‌هایی بوده است! در روایتی دیدم که: «حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به همین غار حرا می آمد.»

صحبت در اینجا است که حضرت خدیجه هفته‌ای یک بار با پای پیاده می آمد و برای پیامبر غذا می آورد! برای اینکه پیغمبر را به آن مقامات برساند، برای اینکه پیغمبر به خاطر همین غذا و به خاطر همین توشه، به مکه نیاید. یعنی زحمت تنهایی و جدایی خود از پیغمبر را - با آن علاقه عجیبی که به پیامبر داشت - تحمل می کند و یک ماه در منزل می ماند، برای اینکه می دانست چه مراحل را پیغمبر در پیش دارد و برای رسیدن به آن مراحل، پیغمبر باید به غار برود! متوجه هستید که چه می خواهم عرض کنم!

اهمیت عزلت در زندگی معنوی انسان

انسان برای رسیدن به آن مراحل باید عزلت اختیار کند و باید در شبانه روز خود، فرصتی را برای عزلت در نظر داشته باشد؛ و این خیلی مسئله مهمی است. مطالب مفصلی درباره عزلت وجود دارد: وجود روایات عدیده‌ای درباره عزلت و تعارضاتی که بین این روایات هست یا حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است

۱. حیات محمد، ص ۹۲.

۲. مثنوی معنوی، میرخانی، جلد اول، ص ۸.

که: «وقتی را برای خود در نظر بگیر و در کار خودت و در اعمال خودت فکر بکن!»^۱ و اینکه این حالت باعث می‌شود که جنبه ملکه برای انسان پیدا شود و بقیه اوقات را هم در خودش حل کند؛ اگر انسان این حال را نداشته باشد، مسائلی که در زندگی اتفاق می‌افتد ذهن انسان را به‌طور کامل از قضایا و مسائل حقیقی منحرف می‌کند و دیگر حضور و جمعیتی برای انسان باقی نمی‌ماند. اینها مسائلی است که کم‌وبیش به گوش ما رسیده است.

پیغمبر اکرم برای رسیدن به آن مقام، باید به غار حرا برود، و این پیغمبر با این خصوصیات باید از این زوجه جدا شود! توجه می‌کنید؟ پیغمبر باید حتی از حضرت خدیجه با این مقام و موقعیت، جدا شود و در غار حرا بیاید! و اینها مسائلی بود که حضرت خدیجه می‌فهمید و ادراک می‌کرد و برای آنکه پیغمبر را به آن هدف برساند، این مسائل را تحمل می‌کرد.

معیار پیامبر اکرم برای برگزیدن حضرت خدیجه به همسری خود

این یک طرف قضیه، و اما طرف دیگر قضیه این است که پیغمبر اکرم در سن بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کردند، در سنی که کوران رشد غرائز انسان است. حضرت خدیجه گرچه صاحب مال، مکت، مقام، موقعیت، اعتبار، شهرت و شئون عذیده بود، ولی در هنگام ازدواج با پیغمبر چهل سال از عمرشان می‌گذشت؛ قطعاً پانزده سال از پیغمبر اکرم مسن‌تر بودند، و قبلاً با دو شوهر ازدواج

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَفَّ لِرَجُلٍ لَا يُقَرِّغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدُهُ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ!»»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَفَّ و دورباش از رحمت خدا بر آن کسی که خودش را در هر جمعه برای رسیدگی به امر دینش فارغ و آزاد نگذارد تا ساعتی با فراغت قلب بنشیند و درباره نفس و احوال و وضعیت خودش فکر کند که در چه مرتبه‌ای قرار دارد و از مسائل دینی خویش سؤال نماید!»» (محقق)

کرده بودند که هر دو از دنیا رفته بودند.^۱ آن وقت پیغمبری که در سن بیست و پنج سالگی و در کوران غرائز می خواهد ازدواج کند، بالآخره پیغمبر هم مانند یکی از افراد و جوان ها است، آن هم در آن موقعیت عربستان و گرما و مسائل و مقتضیاتی که مختص به آن امکنه و آن موقعیات است، با یک زن چهل ساله ازدواج می کند! و پانزده سال هم تا بعثت آن حضرت طول می کشد، حضرت خدیجه پنجاه و پنج ساله می شود! حضرت خدیجه ده سال پس از بعثت از دنیا می رود؛ یعنی حضرت خدیجه شصت و پنج ساله بود! پیغمبر اکرم در بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرده بود، بنابراین سن آن حضرت هنگام وفات حضرت خدیجه پنجاه سال است. دوران شکوفایی و تمتع یک انسان در زندگی زناشویی همین دوران بیست و پنج ساله است؛ آیا غیر از این است؟! از حدود بیست و چهار یا بیست و پنج سالگی شروع می شود تا چهل یا چهل و پنج، و نهایتاً تا پنجاه می رسد. انسان دیگر از پنجاه سالگی به سرایشی می افتد؛ قاعدتاً این طوری است! آن وقت این ازدواج یک ازدواج عادی است!؟

و پیغمبر اکرم تا زمانی که حضرت خدیجه زنده بود عیالی اختیار نکرد؛ یعنی پیغمبر اکرم تا سن پنجاه سالگی که حضرت خدیجه شصت و پنج سال از عمرش می گذشت، پیغمبر اکرم به جهت بزرگواری و کرامت حضرت خدیجه، عیالی اختیار نمی کند.^۲

شبهه مستشرقین درباره ازدواج های متعدد پیامبر اکرم

آن وقت این مستشرقین و این معاندین می گویند:

پیغمبر یک آدم شهوت رانی بود که برای ملک و ریاست اقدام کرد، و به هر جا که رسید زنی گرفت، و به هر طائفه ای که رسید دختری گرفت!^۳

تعداد زن های پیغمبر نه یا یازده و بنا به قولی سیزده تا بوده است،^۴ غیر از آن کنیزهایی که داشتند!

۱. الإتحاف بحب الأشراف، ص ۲۴۹؛ الإصابة، ج ۸، ص ۹۹.

۲. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. جهت اطلاع بیشتر از گفتار مستشرقین، رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۰.

۴. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۹:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَمْسِ عَشْرَةَ امْرَأَةً، وَدَخَلَ بِثَلَاثِ عَشْرَةَ مِنْهُنَّ، وَفُيِّضَ عَنْ تِسْعٍ...."»

آیا پیغمبری که در سن پنجاه سالگی به بعد، ازدواج می‌کند، درحالتی که بهترین امکانات خود را در زمان حضرت خدیجه دارا بود، این پیغمبر این ازدواج را براساس همین مسائل عادی انجام می‌دهد؟! این ازدواج براساس همین مسائل متعارف و متداول صورت می‌گیرد؟! این طور نبوده است؛ یک حساب خاص و مسائل دیگری در کار بوده است، پیغمبر اکرم در افق دیگری بودند و در جای دیگری پرواز می‌کردند، اصلاً ایشان در این عالم نبوده است!

تأثیرات ملکوتی ازدواج پیغمبر اکرم با حضرت خدیجه

لذا جا دارد که در هم‌چنین وصلتی، در شب ازدواج پیغمبر اکرم با حضرت خدیجه، خداوند متعال به جبرئیل خطاب کند:

ای جبرئیل، به بهشت هبوط کن و یک قبضه از مشک و قبضه‌ای از عنبر و قبضه‌ای از کافور بگیر و بر کوه‌های مکه بیفشان!

نقل می‌کنند: در آن شب تمام اهل مکه می‌گفتند: این چه بوی عطری است که ما می‌فهمیم، این چه بویی است!^۱

اینها تأثیرات ملکوتی این ازدواج است! اینها تأثیرات عجیبی است، و در بعضی از اوقات برای انسان حالی پیدا می‌شود که به واسطه آن جنبه روحانی، عطری از انسان تراوش می‌کند و فضا را معطر می‌کند؛ آن عطر، عطر بهشتی است که مانند آن در این دنیا وجود ندارد.

نمونه‌ای از تأثیرات ملکوتی افراد در عالم وجود

آقا شیخ ابوالفضل اصفهانی نقل می‌کند که:

روزی مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی به وادی السلام نجف رفته بودند، هنگامی که مراجعت می‌کنند، احساس کردم یک بوی عطر خیلی عجیبی از

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷۶.

ایشان تراوش می‌کند و متصاعد است! من به دنبال آن عطر حرکت کردم، وقتی که به بازار نجف رسیدند دیدم یک نفر از اعظم نجف و از مراجع تقلید نجف با ایشان صحبت می‌کند و سلام و علیک می‌کند و می‌گوید: «فلانی! دیگر سراغ ما نمی‌آیی!» ناگهان دیدم آن بوی عطر از بین رفت! آقا سید جمال فوراً به پشت سرشان رو می‌کنند (خب می‌دانستند که این شخص پشت سرشان در حال حرکت است، منتها او خیال می‌کرد که ایشان نمی‌بینند) و می‌گویند: «دیدم چطور یک ملاقات و یک صحبت، آنچه را که خدا به انسان داده است، از انسان می‌گیرد!»^۱

تنها یک سلام و علیک مختصر، از انسان می‌گیرد! این عطری که نظیر ندارد، همان جنبه ملکوتی و روحانی ایشان است که به واسطه رفتن در قبرستان و زیارت اهل قبور برای ایشان پیدا شده بود.

عزالت متفکرین بت پرست عرب قبل از اسلام

به هر صورت، پیغمبر اکرم طبق روایات، مدتی از عمر مبارک خود را در غار حرا می‌گذراندند و غیر از ماه مبارک رمضان، در ایام دیگر سال نیز به غار حرا می‌رفتند تا اینکه در روز بیست و هفتم رجب به رسالت مبعوث شدند، که آن داستان مفصلی دارد.

البته در آن زمان رسم بود که بسیاری از افراد عرب و از متفکرینشان، برای نزدیکی به آله و تزکیه نفس، مدتی از عمر خود را در تفکر و در عزالت می‌گذراندند؛ نظیر همان اعتکافی که در میان مسلمین رایج است. آنها به این واسطه دارای یک روحانیت خاصه و مخصوصی می‌شدند و تجرد فی الجمله‌ای پیدا می‌کردند و کارها و اعمال آنها از بقیه افراد، ممتاز و جدا بود. البته آنها موحد نبودند و بت پرست بودند، منتها بت را وسیله‌ای برای رسیدن و قرب به پروردگار تلقی می‌کردند. به این عمل آنها «تحنّف» و «تحنّث» گفته می‌شد.^۲ تحنّف: یعنی مستقیم بودن و عبادت پروردگار

را مستقیم انجام دادن و صحیح انجام دادن؛ تحنّث نیز به معنای تعبّد است. خداوند متعال

می‌فرماید:

﴿وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً﴾^۳ «اینها امر نشدند مگر اینکه عبادت

^۱ . مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۲.

^۲ . حیات محمد، ص ۹۲. جهت اطلاع بیشتر از رسم تحنّث اعراب مکه، رجوع شود به السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۰۶؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۵.

^۳ . سوره بینه (۹۸) آیه ۵.

پروردگار را بکنند درحالی که حنیف هستند.»

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

حنیف: یعنی کسی که بر صراط مستقیم است و راهش راه مستقیم است.

حقیقت معنای اُمّی بودن پیامبر اکرم

یکی دیگر از خصوصیات بارز پیغمبر اکرم این بود که در تمام ایام قبل از رسالت، مطلبی نخوانده

بودند و کتابتی انجام نداده بودند. در این زمینه روایات عدیده‌ای است:

در روایتی از امام صادق علیه السلام است که وقتی از حضرت راجع به این آیه شریفه: ﴿هُوَ

الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾^۲ سؤال می‌کنند که چرا پیغمبر را اُمّی

می‌نامیدند؟ حضرت فرمودند: «چون از اُمّ القریٰ بود.»^۳

اُمّ القریٰ: یعنی مادر قریه‌ها؛ و آن بهترین مکان و بهترین جایی را که در امکانه وجود دارد، اُمّ القریٰ

می‌گویند. چون پیغمبر اکرم از اُمّ القریٰ بود، لذا خدا پیغمبر را اُمّی خطاب می‌کند:

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷. ترجمه:

«حضرت ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، ولیکن بر دین حنیف بود (دینی که براساس حق، استوار و پا بر جا است) و مسلمان بود، و از مشرکین نبود.» (محقق)

۲. سوره جمعه (۶۲) آیه ۲.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱:

«عن علی بن أسباط قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: لم سُمِّيَ النبيُّ الأُمِّيُّ؟ قال: «نُسِبَ إِلَى مَكَّةَ، وَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ:

﴿لَتَنْذِرُ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾* وَ أُمُّ الْقُرَىٰ مَكَّةَ، فَقِيلَ: «أُمِّيُّ» لِذَلِكَ.»

* سوره شوری (۴۲) آیه ۷.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری می فرماید:

پیغمبر می خواندند، ولی نمی نوشتند.^۲

مسئله خواندن و نوشتن پیغمبر، برخلاف آن چیزی است که در میان عوام ما شایع است مبنی بر اینکه آن حضرت تا آخر عمر، نه چیزی نوشتند و نه چیزی خواندند. قول صحیح این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم می نوشتند و هم می خواندند؛ منتها قبل از زمان بعثت، از پیغمبر کتابتی دیده نشد، و به همین دلیل آیه شریفه وارد است:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ﴾^۳

«ای پیغمبر، تو قبل از اینکه به رسالت برسی و ما به تو کتاب بدهیم، کتابی نخواندی و با دست خودت مطلبی ننوشتی؛ اگر این کار را انجام می دادی، آنها

^۱ . سوره جمعه (۶۲) آیه ۲. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۶:

«اوست آن خدایی که در میان مردمان درس نخوانده، برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نمو و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند.»

^۲ . علل الشرائع، ج ۱ ص ۱۲۵:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "كان مما من الله عز وجل على رسول الله صلى الله عليه وآله أنه كان يقرأ ولا يكتب؛ فلما توجه أبو سفيان إلى أحد، كتب العباس إلى النبي فجاءه الكتاب وهو في بعض حيطان المدينة، فقرأه ولم يخبر أصحابه، وأمرهم أن يدخلوا المدينة، فلما دخلوا المدينة أخبرهم."»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: از جمله مسائلی که خداوند بر رسول خدا منت گذارد و کرامت بخشید آن بود که حضرت می خواندند ولی نمی نوشتند. وقتی ابوسفیان قصد أخذ نمود، عباس عموی پیغمبر، نامه ای به حضرت نوشت. چون نامه به حضرت رسید حضرت بیرون مدینه بودند، نامه را خواندند ولی چیزی به اصحاب نگفتند و آنان را امر نمودند که داخل مدینه شوند، وقتی وارد شدند آنها را از مضمون نامه با خبر نمودند.» (محقق)

^۳ . سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

می گفتند که این کتاب نوشته خودت است و انشاء و انشاد خودت است. «
بزنتی نقل می کند:

وقتی از امام جواد علیه السلام سؤال می شود که معنای اُمّی، که خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می کند، چیست؟ امام جواد می فرمایند: «ما يقول الناس؛ مردم در این زمینه چه می گویند؟ (یعنی اهل تسنن و مردم راجع به اُمّی چه نظری دارند؟)»

راوی می گوید: خدمت حضرت عرض کردم که مردم می گویند: منظور از اُمّی این است که پیغمبر اکرم سوادی نداشت، نه کتابتی می کرد و نه نوشته ای می خواند! حضرت فرمودند: «كذبوا، عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ آنها دروغ می گویند، خداوند آنها را لعنت کند!»
چطور پیغمبر نمی خواند و نمی نوشت؟! به خدا قسم، پیغمبر به هفتاد و دو زبان، یا هفتاد و سه زبان قرائت می کرد و می نوشت!^۱

منظور حضرت این است که پیغمبر به تمام زبانها اطلاع و آشنایی داشت. روایت دیگری از امام جواد علیه السلام به همین مضمون با طریق دیگری روایت شده است.^۲ و نیز از امام صادق علیه السلام روایت است که حضرت فرمودند:

پیغمبر اکرم قبل از بعثت نمی نوشت ولی می خواند و قرائت می کرد.^۳

اینکه بعضی از مستشرقین می گویند:

پیغمبر اکرم در سفرهایی که به شام داشت و در مسیر تجارت با محامل خدیجه، به واسطه ملاقات و تردد در دیر راهب، آن راهب نصرانی سواد را به پیامبر آموزش داد.^۴
همه این مطالب خرافات و باطل است، و پیغمبر اکرم می خواند ولی قبل از زمان بعثت، کتابی نمی نوشت:

﴿إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطُلُونَ﴾؛^۵ «آنها شک می کردند.»

در همین جا سید مرتضی - که از بزرگترین علمای امامیه است - می فرماید:

جمع بین روایاتی که می گوید: «پیغمبر اکرم نمی خواند» و روایاتی که می گوید: «پیغمبر اکرم می نوشت و قرائت می کرد»، این است که: قبل از زمان بعثت، پیغمبر اکرم می خواند ولی کتابت

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. پیامبر اُمّی، شهید مطهری، ص ۱۹ - ۲۱؛ نبوة فی الفكر الاستشراقی، الخضر شایب، ص ۲۷ و ۲۸ و ۳۹.

۵. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

نداشت؛ ولی پس از زمان بعثت، این اتفاق می افتاد که پیغمبر اکرم کتابی را می نوشت.
و شاهد بر این مطلب، مسائلی ذکر می کند.^۱

عدم منافات علوم لدنی انبیا و معصومین با هدایت خاصه پروردگار

دیروز عرض شد که: مطالبی که راجع به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق می افتد و آن هدایت های خاصه ای که مختص به حضرت است، با آنچه که ما در دسترس داریم از اینکه علوم انبیا و علوم پیغمبر اکرم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، علمی لدنی است، و به واسطه آن علوم بر جمع ما کان و ما یكون اطلاع و احاطه دارند؛^۲ جمع بین این دو مطلب چگونه است؟
به عبارت دیگر: سؤال این است که پیغمبر اکرم با وجود اینکه عالم بر همه علوم بود، چگونه به مطلبی توجه و میل پیدا می کردند، درحالی که ظاهراً اطلاعی و توجهی به آن مسئله نداشتند؛ جمع این دو مسئله چگونه است؟

کیفیت علوم پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام

تمام علمی که خداوند متعال به واسطه افاضه و عنایت خود به معصومین علیهم السلام عنایت می کند، علمی است که به واسطه نفس آن امام معصوم علیه السلام برای آن معصوم تجلی کرده و جلوه پیدا می کند.

۱. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰، باب أن الأئمة علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یكون و أنه لا یخفی علیهم الشيء، صلوات الله علیهم.

تمام آنچه را که ما در اینجا فرامی‌گیریم و می‌آموزیم، علمی ذهنی و علمی اکتسابی است؛ یعنی مطلبی را که می‌شنویم یا در کتابی می‌خوانیم، آن را به ذهن می‌سپاریم و بعد از آن استفاده می‌کنیم. هنگامی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، به آن اندوخته ذهنی توجه می‌کنیم؛ و هنگامی که مورد استفاده قرار نمی‌گیرد یا ذهن ما به مطلب دیگری اشتغال دارد، آن مطلب در همان ذخیره ذهن ما مخفی و مخفی است و ما اطلاعی بر او نداریم.

اما علوم ائمه این طور نیست. علمی که پروردگار متعال به ائمه علیهم‌السلام عنایت می‌کند، علوم اشرافی و اشرافی است؛ یعنی نفس امام به واسطه اتصال به مبدأ، علم را از آن مبدأ فیض می‌گیرد و اخذ می‌کند. علوم امام علیه‌السلام مانند علوم ما علوم اکتسابی نیست که در دریچه ذهن ما و در اندوخته ذهن ما متراکم شود، و وقتی که بخواهیم استفاده کنیم آن مطلب را به ذهن بیاوریم، و در وقتی که نخواهیم استفاده کنیم آن علم به طور مندمج و مجمل در ذهن ما باقی بماند. علم امام علیه‌السلام این طور نیست که این علوم در ذهن او و در نفس او جمع شده باشند، که هر وقت بخواهد، از آن استفاده کند و هر وقت نخواهد، استفاده نکند؛ بلکه یک علم بیشتر نیست و آن، علم پروردگار است؛ یک اندوخته و یک ذخیره بیشتر نیست و آن، ذخیره و اندوخته پروردگار است؛ منتها به واسطه اتصال عملی و به واسطه انجام دادن عملی و متصل کردن نفس به آن مبدأ و معدن عظمت و علم پروردگار، آن علم در ذهن و در نفس مادی و ملکی امام علیه‌السلام نزول پیدا می‌کند.

نفس مبارک امام از لحاظ ولایت و سیطره بر جمیع ما کان و ما یکون، در عالم ملکوت واجد آن علم است؛ ولی همین امام هنگامی که با ما صحبت می‌کند و هنگامی که به کاری مشغول است و هنگامی که نمی‌خواهد از آن علم استفاده کند و نمی‌خواهد در ذهن خود واجد آن علم باشد، چه بسا از آنچه در نفس او می‌گذرد غافل است!

تفاوت مرتبه نزول نفس امام در عالم ملک با ولایت بر عالم ملکوت

مرتبه نفس امام و نزول نفس در عالم ملک، با احاطه و سیطره و ولایت او بر ملکوت متفاوت است، اینها مراتبی به دنبال هم است. بنابراین ممکن است که پیغمبر

اکرم در همان حال قبل از بعثت، بر جمیع عوالم و بر تمام علوم، احاطه و اطلاع داشته باشد؛ منتها هنوز نفس مبارک آن حضرت به واسطه نزول در عالم ملک، اتصال به آن نفس قدسی ملکوتی پیدا نکرده باشد. البته در بعضی از لحظات به واسطه عنایت پروردگار، آن اتصال با آن نفس ملکوتی ایجاد می‌شود و در بقیه اوقات آن اتصال وجود ندارد؛ یعنی با مردم صحبت می‌کند و رفت و آمد می‌کند و تکلم می‌کند، در حالتی که بر آن علوم و اسرار اطلاعی ندارد. «اطلاع ندارد» یعنی هنوز از آنجا نگرفته است و هنوز به آن مرتبه مافوق مُلکی و مرتبه ملکوتی نفس ایشان، دسترسی پیدا نکرده است. گاهی عنایت پروردگار موجب می‌شود تا دسترسی پیدا کند و مطالبی را بیان کند، اما در غیر از این موقع به واسطه مصالح و جهات عدیده‌ای، در مرتبه نفس مُلکی و تنزل ملکی خودش وجود دارد و از آن مطالب اطلاعی ندارد.

احاطه علمی معصومین به واسطه اتصال به مراتب اسماء و صفات

بنابراین به واسطه سلسله مراتب نفس و اینکه آن علوم، علوم اکتسابی نیست و تمام اینها علوم اشراقی است، احاطه پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام و احاطه انبیائی که به مقام واجدیت اسماء و صفات رسیده‌اند، به واسطه صعود خود به آن علم، بهره می‌گیرند و به واسطه عدم صعود خود به آن علم، اطلاعی ندارند. ما برای یادآوری و به خاطر آوردن یک مسئله باید به نفس خود رجوع کنیم و فکر کنیم و باید اعمال رویه‌ای به خرج دهیم و به خود فشار بیاوریم تا مطلبی را که سال‌ها از ذهن ما مخفی است، در ذهن خود حاضر کنیم؛ ولی ائمه و انبیائی که واجد صفات کمالیه پروردگار هستند، این عمل ما را به واسطه اتصال نفسانی خود به مرحله مافوق انجام می‌دهند.

بنابراین در بسیاری از موارد که ما می‌بینیم امام علیه السلام می‌فرماید که:

من بر جمیع علوم اطلاع دارم.^۱

و در بعضی از موارد امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احاطه اهل بیت علیهم السلام بر جمیع علوم رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ - ۱۷، ص ۳۱۸، ذیل عنوان: «منصور از آن حضرت می‌خواهد که علومش را انکار کند».

این مردم خیال می کنند که ما عالم به غیب هستیم، در حالی که من به دنبال کنیزم می گشتم و در خاطر نداشتم که در کجاست!^۱

جمع این مسئله به این نحو است که: در آن زمانی که امام معصوم علیه السّلام بخواهد از آن علم استفاده کند و اطلاعی بر آن علم داشته باشد، نفس خود را از جنبهٔ مُلکی بیرون می آورد و جنبهٔ ملکوتی به آن می دهد و به واسطهٔ اتصال جنبهٔ ملکی به جنبهٔ ملکوتی، آن علم در نفس ملکی آن حضرت ظهور و بروز پیدا می کند؛ ولی در آن مواردی که امام علیه السّلام به واسطهٔ خواست و مشیّت خود نمی خواهد که بر آن علم اطلاع پیدا کند، حضرت آن جنبهٔ ملکی نفس را که در مرحلهٔ نازلی قرار دارد، به حال خود باقی می گذارد، در حالی که حضرت در همان حال، جامعیت بین مُلک و ملکوت را دارد؛ و این از عجائب است!

جامعیت مُلکی و ملکوتی نفس امام علیه السّلام

عجب در این است که امام علیه السّلام به واسطهٔ ولایت و مقام جامعیت، نه تنها از آن جنبهٔ ملکوتی غفلت ندارد، بلکه به واسطهٔ جامعیت، در عین حال که جامع آن نفس ملکوتی است و آن نفس را در خودش می یابد، در همان حال، جنبهٔ مُلکی مسئله در نفس امام مطرح است؛ لذا ما می بینیم که تمام خصوصیات حسنهٔ نفس ملکی در وجود امام علیه السّلام با حفظ جنبهٔ ملکوتی وجود دارد، و این همان مسئلهٔ «جامعیت» است.

ممکن است انسان به واسطهٔ ارتقاء به مرحلهٔ ملکوتی، جنبهٔ ملکی را از دست بدهد؛ و یا به واسطهٔ هبوط و نزول در عالم دنیا و ملک، جنبهٔ ملکوتی را از دست می دهد.

می فرماید: من در جنبهٔ ملکوتی و در عالم علوی بودم، و به جنبهٔ مُلکی نزول داده شدم؛ از آنجا دیگر خبر ندارم! تا وقتی که ما در این مسئله گرفتاریم، از ملکوت خبر نداریم؛

^۱. الکافی، ج ۱ ص ۲۵۷.

اگر انسان به واسطهٔ عروج، به جنبهٔ ملکوتی صرف برسد، از مُلک خبر ندارد. نکتهٔ مهم در مسئلهٔ «جامعیّت در وحدت و کثرت» این است که نفس انسان به واسطهٔ صعود و نزول پس از صعود و واجدیّت جمیع عوالم، واجد جمیع عوالم ملکوتیه و مُلکیّه خواهد بود، به نحوی که در آن واحد هم جنبهٔ ملکوتی در انسان وجود دارد و هم جنبهٔ ملکی؛ منتها انسان با حفظ جنبهٔ ملکوتی، از مقتضیات و از لوازم و تبعات و شرائط و حدود و قیود عالم ملک هم بهره‌مند می‌شود. لذا می‌بینیم امام علیه السّلام یا اولیائی که به مقام جمعیّت رسیده‌اند، با مردم صحبت می‌کنند، رفت‌وآمد می‌کنند، کارهایی را که مربوط به عالم دنیاست انجام می‌دهند و در عین حال، آن جنبهٔ ملکوتی را در خود حفظ می‌کنند. منتها اگر بخواهند به آنجا عروج کنند، می‌توانند؛ یعنی در عین حال که واجد آن جنبهٔ ملکوتی هستند، ذهن خود و نفس مُلکی خود را که لازمهٔ صحبت و تردّد و رفت‌وآمد و حشر و نشر با افراد این جامعه است، از این موقعیّت می‌گیرند و به آنجا متصل می‌کنند؛ یعنی اتصال نفس ملکی به ملکوتی، با حفظ جنبهٔ ملکوتی خواهد بود.

لذا در عین حال می‌بینیم که پیغمبر اکرم و ائمهٔ علیهم السّلام واجد جمیع علوم اوّلین و آخرین هستند - بلکه مطلب بالاتر از اینها است - و در عین حال می‌بینیم که آن حضرات در سنّ طفولیت و حتّی پس از بعثت و امامت، کارهایی انجام می‌دادند که اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و چه بسا خبر می‌دادند که ما از این موضوع خبر نداریم و مطلع نبودیم! همهٔ اینها به خاطر جنبهٔ نزولی آن نفس ملکی پیغمبر اکرم و ائمهٔ علیهم السّلام است.

شواهدی بر کتابت حضرت پیغمبر

سید مرتضی در اینجا مطالبی را نقل می‌کند که حاکی از این است که: بلا تردید پیغمبر اکرم در زمان حیات خود، قطعاً قبل از بعثت قرائت می‌کرد، و همین‌طور پس از بعثت، پیغمبر اکرم می‌نوشت. یکی از شواهدی که ذکر می‌کند همین قضیه است که می‌گویند: هنگامی که پیغمبر اکرم در بستر وفات افتاده بود و اصحاب به دور آن

حضرت جمع شده بودند، حضرت فرمود:

«قلم و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که پس از من به واسطه آن هیچ‌گاه دچار جهل و مشقت نشوید!»

(و این حکایت از این می‌کند که پیغمبر اکرم می‌نوشتند.)

عمر در اینجا مخالفت کرد و فهمید که پیغمبر اکرم منظورشان چیست و چه می‌خواهند بنویسند، گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛ این مرد هذیان می‌گوید!»^۱ و^۲

پیغمبر اکرم تمام مطالب را می‌دیدند و متوجه بودند که بر سر اهل بیت آن حضرت و بر سر فرزندان آن حضرت چه خواهد آمد، و این مردم و منافقین برای ایذاء اهل بیتشان چه خواب‌هایی دیده‌اند!

پرهیز پیامبر اکرم از لهو و لعب در ایام کودکی

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند:

پیغمبر در تمام مدت عمر هیچ‌گاه به لهو و لعب نپرداخت، در تمام مدت قبل از رسالت حتی با اطفال هم به لهو و لعب نپرداخت! درحالی‌که جوان‌های مکه به بازی‌های لهو و لعب مشغول بودند، پیغمبر اکرم از آنها دوری می‌گزید؛ و هنگامی که پیغمبر طفل بود، بازی‌هایی با بچه‌ها انجام می‌داد که لهو و لعب نباشد.^۳

[در تاریخ] داریم که:

جوان‌های مکه قماربازی می‌کردند، ولی پیغمبر داخل در قمار آنها نمی‌شد، آن ملک نهی می‌کرد و نمی‌گذاشت تا داخل شود؛ و اصلاً به سراغ لهو و

۱. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سید ابن طاووس، ج ۲، ص ۴۳۲۷؛ الرسالة السعدیة، علامه حلی، ص ۷۹؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶. جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت «قلم و قرطاس» رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۴۴ - ۱۴۹.

۲. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۸. هم‌چنین رجوع شود به أوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۴۰۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۸۵؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۷ و ۴۵۴.

لعب نمی‌رفت.^۱

جابر بن عبدالله از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که فرمودند:

هیچ‌گاه در ایام طفولیت و قبل از رسالت، لهو و لعبی را ندیدم الا اینکه آن لهو و لعب در نظر من زشت و ناپسند آمد.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

پیغمبر با اطفال مکه بازی می‌کرد، اما بازی او بازی لهو و لعب نبود.

ورود اسرای اهل بیت به مجلس یزید ملعون

از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمودند:

هنگامی که اسرا را به مجلس یزید آوردند، یزید دستور داد تا سر مبارک امام حسین علیه السلام را آورند و درون طشتی قرار دادند و در آن حال، مشغول خوردن شراب و بازی شطرنج بود؛ هنگامی که بر حریف خود غلبه می‌کرد سه پیاله شراب می‌خورد و بقیه آن را روی سر آن حضرت و در کنار همان طشت می‌ریخت.

سپس حضرت می‌فرمایند:

بر شیعیان ما باد که شراب نخورند و شطرنج بازی نکنند!^۳

ملاقات جانسوز منهال بن عمرو با امام سجّاد در کوچه‌های شام

منهال بن عمرو در روایت مفصّلی می‌گوید:

در یکی از محله‌های شام عبور می‌کردم که دیدم صدای ضجه و ناله از آن محل به گوش می‌رسد، حرکت کردم و آمدم، دیدم صدای گریه از زن‌ها بلند است! حضرت سجّاد را دیدم که به عصایی تکیه کرده‌اند و از دو پای آن حضرت خون جاری است، جلو رفتم و عرض کردم: یا ابن رسول‌الله، حال شما چگونه است؟

حضرت فرمودند: «چگونه باشد حال کسی که اقرباء او را به قتل رسانند»

۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۶۶؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص ۱۵۱، تعلیقه؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱۴.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲.

و زنان و فرزندان را به اسیری به این طرف و آن طرف می‌برند؟!» سپس فرمودند: «عرب بر عجم افتخار می‌کند که پیغمبر از ایشان است، قریش بر عرب افتخار می‌کند که پیغمبر از میان ما است، درحالی‌که فرزندان او را به قتل می‌رسانند و مانند اسیران ترک و دیلم از این طرف به آن طرف با غل و زنجیر می‌برند!»^۱ در این موقع صدای ناله و فریاد بلند شد، حضرت فرمودند: «آیا صدای ضجّه اهل بیت پیغمبر را نمی‌شنوی؟! ما را در مکانی جا داده‌اند که سقفی ندارد و شدّت آفتاب در روز، طاقت و توان ما را برده است!»

ابیاتی در رثاء مصائب اهل بیت در شام

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.
بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقْسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ ...

^۱ . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۴۹.